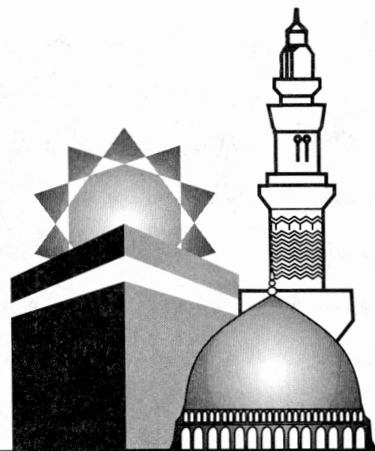


حجرفاه

قادر فاضلی



ظاهر و باطن مناسک حج

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا
وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ
ثُمَّ لِيُقْضَىٰ لَهُمْ تَقَاتُومَهُمْ وَلِيُؤْفُوا نَذْوَهُمْ
وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ - (الحج ٢٩ - ٢٧).

«و در میان مردم انجام مناسک حج را
صلا زن تا زهر سو مردم پیاده و سواره، از
راه دور و نزدیک به سوی تو آیند.

سپس مناسک حج را به انجام
رسانند و به نذرهای خود وفا کرده و به
طواف خانه عتیق بپردازند.»

حج از احکام مهمه عبادی - سیاسی
اسلام و یکی از فروعات آن است. این
فریضة الهی در عین حال خصوصیاتى دارد

که منحصر به خود بوده و آن را بر دیگر
احکام اسلامی، برتری داده است.

حج ضمن این که عملی است
عبادی، سیاسی نیز هست و بلکه نه تنها
عبادی - سیاسی است که عملی است
اجتماعی - اسلامی بگونه‌ای که جهان را به
خود متوجه می‌سازد.

مسلمانان، با ملیت‌ها و رنگ‌ها و
زبانهای مختلف از سراسر این کره خاکی در
یک جا جمع شده و همگی یک شعار سر
داده و یک هدف را دنبال می‌کنند.

بنا بر این، می‌توان حج را «رستاخیز
اسلامی» نام نهاد.

حج، با توجه به گستردگی ابعاد و



متفاوت و بلکه مغایر با بیان عارف دیگر باشد.

از گفته‌های عارفان، آنچه که عقل و دل خواننده‌کشش دارد، برایش قابل درک و استفاده است. و آنچه که خارج از توان وی باشد، به عقل و انصاف و اخلاق نزدیکتر است که از کنار آن با کمال ادب عبور کرده، صحتش را، به قول شیخ الرئیس ابو علی سینا، در بقعه‌ امکان قرار دهد. و متوجه این شعر حافظ باشد که:

ما نگوئیم بدو میل به نا حق نکنیم

جامه کس سیه و دلخ خود ازرق نکنیم

این سینا با اینکه یک فیلسوف و عقل‌گرای محض است، در امور عرفانی بسیار محتاط بوده و دیگران را نیز به احتیاط و ادب و پرهیز از تندروی و انکار، دعوت می‌کند. او در چندین جای کتاب «اشارات» خود، این مطلب را گوشزد کرده و می‌گوید:

«اگر با خبر شدی که عارفی به قوت خود کاری انجام داد یا حرکتی کرد و یا حرکتی را به وجود آورد که از عهده دیگری خارج است، پس چنین کاری را به کلی انکار نکن؛ زیرا راههایی بر سبب و صحت این امور وجود دارد.»^۱

در جایی دیگر می‌گوید:

ویژگی خاصش، از اسرار باطنی فراوانی برخوردار است به طوری که هیچ یک از اعمال دیگر، به آن گستردگی نبوده و باطن هیچیک به باطن حج نمی‌رسد.

حج همانگونه که توحید، نبوت، امامت و معاد را دارد، نماز، روزه، جهاد، تولی و تبری و نیز دیگر امور؛ همانند خلوت و جلوت، ذکر و تفکر، سکوت و فریاد، عزلت و اجتماع و ظاهر و باطن همه را دارد. و در یک کلام می‌توان گفت که: حج بخشی از آثار فقهی، فلسفی، اخلاقی، عرفانی و... را به خود اختصاص داده است.

در این نوشته برآنیم تا گوشه‌هایی از اسرار معنوی و عرفانی حج را، که محصول زحمات و ریاضتهای بزرگان و عرفای مسلمان در طول سالیان دراز است، باز گوئیم.

بدیهی است آنچه یک عارف گفته یا نوشته است، محصول زحمات خویش بوده و یک کشف فردی است که هر عارفی می‌تواند به اقتضای حال خود بدان برسد و آن را شهود کرده، در حدّ توان بیان و قلم خود، به دیگران نیز انتقال دهد. چه بسا عارفی از مسأله‌ای ظاهری، معنویتی به دست آورد؟ که عارف دیگر به چیزی غیر از آن رسیده است یا طوری بیان کند که

ورطه انکار این حقایق نیندازد و خدای ناکرده به تکفیر و تفسیق یا توهین نپردازیم.

آنچه از حقایق عرفانی به ما می‌رسد، اگر مربوط به انبیا و اولیای دین باشد، چه بفهمیم و چه نفهمیم باید تعبداً قبول کرده و از خدا توفیق فهم آن را بخواهیم، بدون این که کوچکترین شک و شبهه‌ای در صحت کلام به خود راه دهیم.

ولی اگر به انبیا و اولیا منسوب نبود، بلکه به علما و عرفا مربوط باشد، اگر خارج از درک ما بوده و ما قادر به هضم آن نباشیم باید در بقعه امکان قرار دهیم تا این که توفیق بهره‌برداری از فیوضات عرفا از ما سلب نشود و ما در قضاوت‌های خود راه خلاف یا دور از انصاف را طی نکنیم. در ضمن متوجه این نکته هم باشیم که منبع احکام عبادی و سیاسی اسلام قرآن کریم است و خود قرآن کتاب نازل شده است.

یعنی از مقام حقیقی و علوی خود تنزل کرده و پایین آمده است تا این که برای بشر قابل درک باشد، در عین حال این قرآن، ظاهری دارد و باطنی، غیبی دارد و شهادتی، صورتی دارد و سیرتی.

حرف قرآن را بدان که ظاهر است
زیر ظاهر باطنی بس قاهر است

«وجه بسا اخباری از عرفا به تو برسد که بر خلاف عادت است و تو را به سوی تکذیب سوق می‌دهد. پس در این امور [اگر نمی‌توانی قبول کنی] توقف کرده عجله نکن؛ زیرا که این گونه مسائل در طبیعت اسراری دارند و اسبابی»^۲
همچنین می‌گوید:

«مبادا که زیرکی و ذکاوت و دوری جستن تو از مردم، به روی آوردن تو بر انکار همه این امور باشد؛ زیرا که این حالت نشانه عجز و خفت و سبک سری تو است. بلکه بر تو باد که بر طناب توقف تو تسل کنی. و اگر بعید بودن آن خبری که به گوش تو رسیده است تو را در انکار آن بی‌تاب کرده، تا زمانی که محال بودنش بر تو یقینی و مبرهن نشده، صواب این است که اینگونه اخبار را در بقعه امکان قراردادی، مادامی که برهان قاطع بر آن به دست نیآورده‌ای و بدان که در طبیعت عجایب فراوانی است.»^۳
و چه نیکو فرمود آن عارف وارسته به حق پیوسته. حضرت امام خمینی - ره - که: «خدا توفیق دهد که ما اینها را انکار نکنیم.»

یعنی اگر قدرت درک و تجزیه و تحلیل عمق کلام بزرگان عرفان را نداریم از خدا بخواهیم تا ما را، همچو جاهلان، در



زیر آن باطن یکی بطن بسوم
 که درو گردد خردها جمله گم
 بطن چارم از نبی خود کس ندید
 جز خدای بی نظیر بی ندید
 تو زقرآن ای پسر ظاهر مبین
 دیو آدم را نبیند جز که طین
 ظاهر قرآن چو شخص آدمی است
 که نقوشش ظاهر و جانش خفی است
 مرد را صد سال عم و خال او
 یک سر مویی نبیند حال او^۴

با این که ظاهر قرآن کلماتی است
 که از حروف معمولی تشکیل یافته، ولی
 باطن آن همانند ظاهرش یکسان نبوده
 بلکه دارای مراتبی عظیم است همینگونه‌اند
 انسانها که مانند قرآن ظاهری همسان دارند
 ولی باطنشان مثل هم نبوده و بسیار
 متفاوت است.

مولوی گوید: باطن انسان همانند
 ظاهر فرشتگان است. چون فرشتگان
 ظاهراً پنهان‌اند ولی انسان ظاهراً آشکار و
 باطناً پنهان است، و این پنهان بودن به
 جهت پیچیدگی و عظمت بی‌نهایت وی
 است؛

گر به ظاهر آن پری پنهان بود
 آدمی پنهانتر از پریان بود

نزد عاقل زان پری که مضمهرست
 آدمی صد بار خود پنهانتر است
 آدمی نزدیک عاقل چون خفی است
 چون بود آدم که در غیب او صفی است
 آدمی همچون عصای موسی است
 آدمی همچون فسون عیسی است
 در کف حق بهر داد و بهر زین
 قلب مؤمن هست بین اصبعین
 وقتی باطن قرآن دارای حقایق
 لایتناهی است و باطن انسان نیز همانند
 باطن قرآن عظیم و بی‌انتهاست بدیهی
 است هنگامی که این دو بی‌نهایت به هم
 می‌رسند، استفاده‌ها و برداشتهای بی‌حد و
 حصری نیز حاصل خواهد شد، که چه بسا با
 این فکر و اندیشه محدود و قالب‌گیری شده
 بعضیها ناسازگار باشد. پس بهتر است که در
 موارد سخت و پیچیده مسائل عرفانی، به
 جای این که عرفان یا عارف را تأویل کنیم
 خود را تأویل نماییم.

کرده وی تأویل حرف بکر را
 خویش را تأویل کن نی‌ذکر را
 هیچ بی‌تأویل این را در پذیر
 تا در آید در گلو چون شهد و شیر
 زآنکه تأویلست واداد عطا
 چونکه بیند آن حقیقت را خطا

امور ظاهری است؛ لذا احرام، سعی، طواف، لباس احرام، حجر الاسود، کعبه و... یک مفهوم ظاهری داشته و یک مفهوم یا مفاهیم باطنی خاصی هم دارد که در اینجا غرض بیان آن مفاهیم باطنی است.

ارزش واقعی هر عملی، در نقش سازنده آن از راه شناخت اسرار باطنی و به کارگیری آن اسرار نهفته است.

نماز، روزه، حج و هر عمل دیگری که تنها در حد قالب ظاهری آن مورد توجه بوده و به درونش پی برده نشده است، کارساز و مشکل‌گشا نبوده و نخواهد بود. حج ظاهری همانگونه که برای دشمنان حج زیانی ندارد برای حاجی نیز سودی ندارد و تنها جهت رفع تکلیف به جا آورده می‌شود. اگر میلیونها نفر به حج روند ولی شناخت آنها از حج تنها در حد مناسک صوری آن و اجرای دقیق مناسک بدون توجه به محتوای آن باشد، نه سودی دارد و نه زیانی.

اگر از میان ملیونها زائر، حتی تنها چند هزار نفری ضمن اجرای صحیح آداب ظاهری اعمال حج، آنها هم تا حدودی به اسرار باطنی و نقش سازنده آن واقف شده و از نور درون آن مستضیء شوند و نور بگیرند، دشمنان ضد نور برای خاموشی آن

آن خطا دیدن زضع عقل اوست
عقل کل مغزاست و عقل ما چو پوست
خویش را تاویل کن نه اخبار را
مغز را بدگوی نی‌گلزار را^۵

ناگفته نماند که منظور از این حرف تیره کلی عرفا از خطا و توجیه همه گفتار آنها نیست؛ زیرا عارف هر قدر هم عظیم باشد جایز الخطا بوده و چه بسا به قدر بزرگیش اشتباهش نیز بزرگ باشد. بلکه منظور معیار قرار ندادن خود در این امور است. در امور ذوقی و کشفی که عارف متعمداً پوشیده سخن گفته و راز را به رمز بیان می‌کند نباید معلومات عمومی و محدود خود را قاضی کرده و عارف را محک بنیم چون:

اصطلاحاتی است مر ابدال را
که خبر نبود از او غفال را
هندیان را اصطلاح هند مدح
سندیان را اصطلاح سند مدح
پیش او مدح است و در پیش تو ذم
پیش او شهداست و در پیش تو سم
هر کسی را اصطلاحی داده‌ایم

هر کسی را سیرتی بنهاده‌ایم^۶
با توجه به این گفتار خواننده عزیز توجه دارد که آنچه در خصوص اسرار و عرفان حج گفته می‌شود، توجه به باطن

یک عبادت خشک و یک حرکت بی حاصل و بی ثمر باقی مانده است. یکی از وظایف بزرگ مسلمانان، پی بردن به این واقعیت است که حج چیست و چرا برای همیشه باید بخشی از امکانات مادی و معنوی خود را برای برپایی آن صرف کنند؟ چیزی که تا به حال از ناحیه ناآگاهان و یا تحلیل‌گران مغرض و یا جیره‌خواران، به عنوان فلسفه حج ترسیم شده است، این است که حج یک عبادت دستجمعی و یک سفر زیارتی - سیاحتی است.

به حج چه که چگونه باید زیست و چطور باید مبارزه کرد و با چه کیفیت در مقابل جهان سرمایه‌داری و کمونیسم ایستاد؟!

به حج چه که حقوق مسلمانان و محرومان را از ظالمین باید ستاند؟! به حج چه که باید برای فشارهای روحی و جسمی مسلمانان چاره‌اندیشی نمود؟! به حج چه که مسلمانان باید بعنوان یک نیروی بزرگ و قدرت سوم جهان خودنمایی کنند؟!

به حج چه که مسلمانان را علیه حکومت‌های وابسته بشورانند؟! بلکه حج همان سفر تفریحی برای دیدار از «قبله» و «مدینه» است و بس!

و حال آن که حج برای نزدیک شدن

با حاجیان به مقابله می‌پردازند؛ «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^۷

«می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خداوند نور خود را به اتمام و کمال می‌رساند ولو کراهت داشته باشند.» آری چنین حجی به ضرر آنان است و حیات استعماریشان را تهدید می‌کند. همانگونه که نماز واقعی «تنهی عن الفحشاء و المنکر» و «معراج المؤمن» و «عمود الدین» است، حج واقعی نیز چنین است؛ لیکن با کمال تأسف بسیاری از مردم از این فیض عظام محروم و اسرار حج از آنان مکتوم است.

عارف بزرگ و بزرگ‌مرد تاریخ معاصر حضرت امام خمینی - قدس الله نفسه الزکیه - به این حقیقت پیش از همه و بیش از هر کس دیگر پی برد و مردم را بدین مهم آگاه ساخت و از این که هنوز هم گروهی حج را فقط در اجرای احکام صوری و ظاهری محدودی خلاصه کرده‌اند تأسف خورده، می‌گوید:

«بزرگترین درد جوامع اسلامی این است که هنوز فلسفه واقعی بسیاری از احکام الهی را درک نکرده‌اند و حج با آن همه راز و عظمتی که دارد هنوز به صورت

و اتصال انسان به صاحب خانه است و حج تنها حرکات و اعمال و لفظها نیست و با کلام و لفظ و حرکت خشک انسان به خدا نمی‌رسد. حج کانون معارف الهی است که از آن، محتوای سیاست اسلام را در تمامی زوایای زندگی باید جستجو نمود. حج پیام‌آور ایجاد و بنای جامعه‌ای بدور از ردائل مادی و معنوی است.

حج تجلی و تکرار همه صحنه‌های عشق‌آفرین زندگی یک انسان و یک جامعه متکامل در دنیاست و مناسک حج مناسک زندگی است و از آنجا که جامعه امت اسلامی از هر نژاد و ملتی باید ابراهیمی شود تا به خیل امت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - پیوند خورد و یکی گردد و ید واحد شود، حج تنظیم و تمرین و تشکل این زندگی توحیدی است.

حج عرصه نمایش و آینه سنجش استعدادها و توان مادی و معنوی مسلمانان است. حج بسان قرآن است که همه از آن بهره‌مند می‌شوند ولی اندیشمندان و غواصان و دردآشنایان امت اسلامی اگر دل به دریای معارف آن بزنند و از نزدیک شدن و فرو رفتن در احکام و سیاستهای اجتماعی آن نترسند، از صدف این دریا گوهرهای هدایت و رشد و حکمت و آزادگی را بیشتر

صید خواهند نمود و از زلال حکمت و معرفت آن تا ابد سیراب خواهند گشت. ولی چه باید کرد و این غم بزرگ را به کجا باید برد که حج بسان قرآن مهجور گردیده است. و به همان اندازه‌ای که آن کتاب زندگی و کمال و جمال در حجابهای خود ساخته ما پنهان شده است و این گنجینه اسرار آفرینش در دل خروارها خاک کج فکریهای ما دفن و پنهان گردیده است و زبان انس و هدایت و زندگی و فلسفه زندگی ساز او به زبان وحشت و مرگ و قبر تنزل کرده است، حج نیز به همان سرنوشت گرفتار گشته است. سرنوشتی که میلیونها مسلمان هر سال به مکه می‌روند و پا جای پای پیامبر و ابراهیم و اسماعیل و هاجر می‌گذارند ولی هیچ کس نیست که از خود پرسد ابراهیم و محمد - علیهما السلام - که بودند و چه کردند، هدفشان چه بود، از ما چه خواسته‌اند؟ گویی به تنها چیزی که فکر نمی‌شود به همین است. مسلم، حج بی‌روح و بی‌تحزک و قیام، و حج بی‌برائت، حج بی‌وحدت و حجی که از آن هدم کفر و شرک برنیاید، حج نیست...

پیامبر اسلام نیازی به مساجد اشرافی و مناره‌های تزییناتی ندارد. پیامبر اسلام دنبال مجد و عظمت پیروان خود



زبان دین با هم سخن می‌گویند.
ای بسا هندو و ترک هم‌زبان
ای بسا دو کرد چون بیگانگان

پس زبان همدلی خود دیگر است
همدلی از هم‌زبانی بهترست
همچنین از اوضاع عبادی، سیاسی،
اقتصادی نظامی علمی و ... همدیگر نیز
مطلع می‌گردند و پیامهای برادران و
خواهران دینی خود از ملل دیگر را به
هموطنانشان می‌رسانند که این مطلب
دارای فواید دنیوی و اخروی فراوانی است
که انشاء الله در فرصت دیگر بدان خواهیم
پرداخت.

۲- در این ماه (ذیحجه) وقایعی رخ
داده که به حج عظمت داده است. بعضی از
این وقایع، پیش از اسلام واقع شده؛ مانند
وقایعی که مربوط به حضرت ابراهیم-ع-
است؛ از قبیل قربانی فرزند و... و بعضی
دیگر به بعد از ظهور اسلام مربوط است؛
مانند مسأله «غدیر» که روز ولایت و اکمال
دین و یأس کفار است. گروهی از عرفا ماه
ذیحجه را از این جهت به سایر ماهها
فضیلت داده‌اند؛ زیرا روز غدیر روز امامت،
ولایت و وصایت است. و چون ولایت باطن
نبوت است پس روز ولایت هم باطن و سرّ
همه ایام است.

بوده است که متأسفانه با سیاستهای غلط
حاکمان دست نشانده به خاک مذلت
نشسته‌اند...

انشاء الله ما نخواهیم گذاشت از کعبه
و حج، این منبر بزرگی که بر بلندای بام
انسانیت باید صدای مظلومان را به همه
عالم منعکس سازد و آوای توحید را طنین
اندازد، صدای سازش با آمریکا و شوروی و
کفر و شرک نواخته شود و از خدا می‌خواهیم
که این قدرت را به ما ارزانی دارد که نه تنها
از کعبه مسلمین که از کلیساهای جهان نیز
ناقوس مرگ آمریکا و شوروی را به صدا
درآوریم»^۸

فضیلت حج

حج دارای فضیلت عارضی و ذاتی
است.

الف: فضیلت عارضی

فضیلت عارضی حج به چند جهت
است:

۱- اجتماع مسلمانان از اطراف و
اکتاف عالم در آن میعادگاه است که نمونه‌ای
از رستاخیز نهایی است.
در این اجتماع ملل دنیا با فرهنگها و
رنگها و زبانهای مختلف از اقصی نقاط کره
خاکی گردهم می‌آیند و همه با زبان دل و

گویند و فرشتگان روی بدان دارند. و این یکی را کعبه نام نهادند و آدمیان روی بدان دارند. سید انبیا و رُسل - صلی الله علیه و آله و سلم - گفت: شب قرابت و رتبت، شب اُلفت و زلفت که ما را در این گلشن خرام دادند، چون به چهارم آسمان رسیدم که مرکز خورشید است و منبع شعاع جرم شاهستارگان است به زیارت بیت المعمور رفتم چند هزار مقرب دیدم در جانب بیت المعمور، همه از شراب خدمت مست و مخمور، از راست می آمدند و به جانب چپ می گذشتند و لیبیک می گفتند. گویی عدد ایشان از عدد اختران فزون است و از شمار برگ درختان زیادت. و هُم ما شمار ایشان ندانست، فهم ما عدد ایشان در نیافت. گفتم یا اخی جبرائیل که اند ایشان و از کجا می آیند؟ گفت: یا سید «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ» پنجاه هزار سال است تا همچنین می بینم که یک ساعت آرام نگیرند. هزاران از این جانب می آیند و می گذرند، نه آنها که می آیند پیش از این دیده ام نه آنها که گذشته اند دیگر هرگزشان باز بینم نه دانیم از کجایند، نه دانیم کجا شوند. نه بدایت حال ایشان دانیم نه نهایت کار ایشان شناسیم.»^{۱۰}

۲ - وجود قبر منور پیامبر خدا - صلی

عارف عظیم القدر مرحوم میرزا جواد آقای ملکی تبریزی استاد عرفان حضرت امام خمینی - رضوان الله علیه - در این باره می فرماید:

«در این روز ولایت امیر المؤمنین را به آسمانها و زمینها و پرندگان و دریاها و صحراها و کوهها و ... عرضه داشتند و همه قبول کردند. ... مثل مؤمنان در قبول ایمان و ولایت امیر المؤمنین - علیه السلام - در روز غدیر مانند مثل ملائکه در قبول سجده به حضرت آدم - ع - است و مثل کسی که ولایت امیر المؤمنین را قبول نکند مثل شیطان در ردّ سجده بر آدم - ع - است... این ولایتی که به جمیع صنوف مخلوقات ارائه شده، همان ولایت مطلق است که در رسول الله و امیر المؤمنین و یازده خلیفه حضرت امیر است؛ همانطور که بعضی از محققین گفته اند: ولایت باطن نبوت مطلقه است.»^۹

ب - فضیلت ذاتی:

۱ - خانه خدا در زمین که کعبه مکرمه است، مقابل «بیت المعمور» خانه خدا در آسمان قرار دارد.

«در زمین خانه ساختند و مطاف جهانیان کردند و در آسمان خانه ساختند و مطاف آسمانیان کردند. آن را بیت المعمور



الله علیه و آله - و ائمة اطهار در مدینه و قبور انبیای عظام در مکه.

کعبه از گذشته‌های دور مورد علاقه پیامبران الهی بوده و همواره به کعبه عشق می‌ورزیده‌اند. پیامبران در شدائد و سختی‌ها به خانه خدا پناه می‌بردند و از فیوضات آن بهره‌مند می‌گشتند. این امر باعث شده است که بسیاری از انبیای الهی در شهر مکه اقامت داشته باشند و در نتیجه در این شهر مدفون شوند.

در تفسیر خواجه عبدالله انصاری آمده است:

«هر پیامبری که از دست قوم خود فرار می‌کرد به کعبه پناه می‌برد و تا آخر عمر در آن به عبادت می‌پرداخت... یقیناً قبر نوح و هود و شعیب و صالح بین زمزم و مقام است ... و در اطراف کعبه قبر ۳۰۰ پیامبر است ... و بین رکن یمانی تا حجر الاسود قبر ۷۰ پیامبر است و بین صفا و مروه قبر هفتاد هزار پیامبر است.»^{۱۱}

«از اینرو پیامبر اکرم - ص - فرموده است هر که در مکه بمیرد مانند آن است در آسمان دنیا مرده است.»^{۱۲}

فضیلت و اسرار کعبه:

عرفا به تأسی از آیات و روایات،

برای کعبه فضایل و اسرار بسیار بیان داشته‌اند که به اندکی از آن اشاره می‌شود:

کعبه، مکانی که خداوند متعال در شهر مکه (یا بکه) قرار داده است. در روایات و کتب عرفانی آمده است: اولین قطعه خاکی که در روی زمین ظاهر شده مکان کعبه بود و خداوند زمین را از این ناحیه گسترانید؛ از اینرو مکه را «امّ القری» نامیده است.

امام باقر - علیه السلام - فرمود:

«خداوند آنگاه که خواست زمین را بیافریند، به بادهای چهارگانه دستور داد تا بر روی آب وزیده و آن را موج ساخته و کفهای آن را در مکان این خانه جمع کند و تلی (کوهی - تپه‌ای) از آن بسازد. پس زمین را از زیر این کوه گسترش داد و آیه شریفه «إِنَّ أَوَّلَ بَنِي وَضِعَ لِنَابِسٍ لِّلذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا»^{۱۳} اشاره به آن است. پس اولین بقعه‌ای که در زمین خلق شد کعبه بود. سپس زمین از آن امتداد یافت.»^{۱۴}

امام صادق - علیه السلام - فرموده است:

«دوست داشتنی‌ترین جای زمین، مکه است. در نزد خداوند هیچ خاکی محبوبتر از خاک مکه، هیچ سنگی محبوبتر از سنگ مکه، هیچ درختی محبوبتر از درخت مکه، هیچ کوهی دوست‌داشتنی‌تر از

آن گنج را خارج ساخته و به مرم انفاق کند ولی به جهت مصلحتی، از آن صرفنظر کرد... و آن سرّ تا کنون باقی است. اما روزی در سال ۵۹۸ که من در تونس بودم لوح زرّین از کعبه به سوی من آمد که در آن لوح اثر انگشتی به عرض یک شبر و به طول یک شبر یا بیشتر بود. در آن لوح به قلمی که من نمی‌شناختم نوشته‌ای بود و این جریان به سبب وجهتی که بین من و خدایم بود پیش آمد. من از خدا خواستم که آن لوح را به جای خود برگرداند و این کار به جهت حفظ ادب در محضر رسول خدا بود که اگر آن لوح به مردم نشان می‌دادم فتنه کور در میانشان به وجود می‌آمد و من بدین مصلحت از افشای آن خودداری کردم. اما حضرت رسول اکرم - ص - بدین جهت آن را ترک نکردند بلکه آن را باقی گذاشتند تا حضرت قائم در آخر الزمان به امر خدا آن را خارج سازد. آن حضرتی که جهان را پُر از عدل و قسط می‌کند همانطور که پُر از ظلم و جور شده بود. و خبری نیز در این خصوص وارد شده است.^{۱۹} از اینرو پیامبر اکرم - ص - فرمود است: «هر که در مکه بمیرد مانند آن است که در آسمان دنیا مرده است.»^{۲۰}

همچنین وی در خصوص کعبه

می‌گوید:

کوه مکه و هیچ آبی محبوبتر از آب آن نیست.»^{۱۵}

همچنین از امام صادق - ع - است که فرمود:

«خداوند تبارک و تعالی مسجد الحرام را قبل از زمین آفرید، سپس زمین را از آن گسترانید.»^{۱۶}

به بیان روایات، نگاه کردن به کعبه عبادت و موجب محو گناهان است.^{۱۷}

احترام «ماههای حرام» به ایام حج و زیارت کعبه است. جنگ در ماه ذیحجه، از آن جهت که ماه حج است تحریم گشته و در ذیقعه از آن جهت که ماه قبل از حج و ماه آماده شدن حاجیان است حرام شده است زیرا حاجی باید آرامش خاطر و امنیّت داشته باشد. و محرم ماه برگشت حاجیان و اسکان یافتن و رفع خستگی آنها از سفر حج است و اگر ماه رجب را ماه حرام قرار داد از آن جهت است که ماه حج عمره است.^{۱۸} آری خداوند به احترام حج و حاجیان، این ماهها را ماه حرام و امن قرار داد تا همگان به برکت حج مدّتی از سال را در امنیّت باشند.

محمّد الدین عربی می‌گوید:

«بدان که خداوند متعال کعبه را به عنوان گنجی به ودیعه نهاده است. رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - خواست تا



داشته و هر کدام بیانگر حقیقتی است. از آنجا که این مناسک، اعمال عبادی و دینی است، اولیای دین می‌توانند وجه نامگذاری آن را بیان کرده و به بیان حکمت و اسرار موجود در این تسمیه بپردازند. و لذا آنچه عرفا در این خصوص گفته‌اند یا ترجمه و توضیح متن روایتی است و یا با توجه به مضمون روایت، از آن برداشتی ذوقی و عرفانی کرده‌اند.

اکنون به بیان مضامین بعضی از اسم‌های موجود و وجه تسمیه آن می‌پردازیم:

کعبه؛ معنای مکعب و مربع است، و مربع بودن کعبه بدان جهت است که «بیت المعمور» مربع است و کعبه مقابل آن قرار دارد. مربع بودن بیت المعمور از اینرو است که مقابل «عرش خدا» است و آن مربع است. و مربع بودن عرش بدین خاطر است که «کلمات الهی» که اسلام بر آن بنا نهاده شده چهارتا است که عبارتند از: «سبحان الله»، «الحمد لله»، «لا إله إلا الله» و «الله اکبر».

بیت الله الحرام؛ این نامگذاری بدان جهت است که مشرکان از ورود به این منع شده‌اند و داخل شدن مشرکین بر آن حرام است. **البیت العتیق؛** عتیق یعنی رها شده و

«خانه کعبه اولین خانه‌ای است که معبد مردم قرار داده شده و نماز در آن با فضیلت‌تر از نماز در غیر آن است خانه کعبه از نظر زمان قدیمی‌ترین مسجد است و این خانه از هنگامی است که خدا دنیا را آفرید. پس این خانه همان خانه‌ای است که خدا از تمام خانه‌ها برگزیده است، و برای آن است سرّ اولیت در میان همه معبدها که ۱۲۰ هزار پیامبر، غیر از اولیای الهی، بر آن طواف کرده‌اند.

هیچ پیامبر و ولی نبوده است که به این خانه و بلد حرام تعلق خاطر نداشته باشد پس یقیناً این خانه موطن ظهور دست خدا ولی حق و ودیعه الهی است. پیامبر اکرم - ص - در خصوص این خانه فرمود: «به خدا که تو بهترین زمین خدا و محبوبترین زمین نزد خدا هستی و اگر مرا از تو خارج نمی‌کردند من هرگز از تو خارج نمی‌شدم.» پس اگر کسی این خانه را ببیند ولی بر حالت الهی و نورانی وی نیفزاید، از برکت خانه چیزی عاید او نشده است؛ زیرا این خانه خزانه خدا از برکات و هدایت است.»^{۲۱}

اسامی کعبه و سایر مناسک حج

هر یک از اسامی موجود برای کعبه یا سایر مناسک حج، وجه تسمیه خاصی

نزدیک کننده - وبالا برنده - هر انسان با تقوایی است.»

اسرار و مضامین عرفانی حج

بیت ظاهر و بیت باطن

عرفا بیت الله الحرام را بیت ظاهری و آشکار خدا در زمین دانسته و قلب انسان وارسته و ولی الله را بیت باطنی می‌دانند. اگر محوطة كعبه حرم است قلب آدمی نیز حرم است این مطلب متخذ از روایتی است که می‌فرماید:

«الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِن فِي حَرَمِ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ»؛^{۲۴}

«قلب حرم خداست و در حرم خدا غیر او را جای نده»

دل سرای توست پاکش دارم از آلودگی
کاندربین ویرانه مهمانی ندانم کیستی
هر دل سوزان هزاران راه دارد سوی تو
این همه ره را تو پایانی ندانم کیستی
صائب تبریزی

* * *

دل خلود سرای اوست غیری در نمی‌گنجد
که غیر او نمی‌زبید درین خلوت‌سرای دل
مولوی نیز می‌گوید:

هر روز به گدای شه دلدار درآیی
جان را و جهان را شکفایی و فزایی

آزاد. حکمت نامگذاری آن به عتیق، این است که خانه خدا ملک کسی نبوده و از هرگونه ملکیتی رهاست.

بکه؛ محلّ گریه و بکاء است. مردم در اطراف آن گریه کرده و از گناهان خود استغفار می‌کنند.

صفا؛ آدم - ع - برگزیده خدا (مصطفی) بر آن کوه فرود آمد و اسم او بر آن نهاده شد.

مروه؛ چون حوا که مرأه (زن) است، بر آن فرود آمد، اینجا بدین نام خوانده شد.

منا؛ آنگاه که جبرئیل - ع - به حضرت ابراهیم نازل شد، گفت: «تمنی یا ابراهیم» ای ابراهیم هر چه می‌خواهی تمنّا کن. از این رو آنجا منا خوانده شد.

عرفه؛ چون جبرئیل به ابراهیم - ع - گفت: دراین سرزمین به گناهان خود اعتراف کن و به مناسک معرفت پیدا کرده، آن را بشناس. این مکان نام «عرفه» را به خود گرفت.^{۲۲}

قربان؛ قربانی را از آن جهت قربانی گفته‌اند که موجب تقرب آدمی به خدا می‌شود.^{۲۳}

در روایت نیز آمده است که «الصلاة قربان کلّ تقی»؛ «نماز

هزار (صد میلیون) بار در زاویه‌ای از زوایای قلب عارف قرار گیرد، عارف آن را احساس نخواهد کرد.

این وسعت قلب ابو یزید در عالم اجسام است بلکه من می‌گوییم: اگر آنچه که وجودش بی نهایت است به همراه آنچه که به وجود آورنده این وجود لانهایی است، به قلب عارف عرضه شود و در زاویه‌ای از زوایای قلبی قرار گیرد باز او احساس نخواهد کرد. ۲۹ و ۳۰

این مطالب بیان مضمون روایت دیگری است که می‌گوید: «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ»؛ ۳۱ «قلب مؤمن عرش خداوند رحمان است.»

محی الدین عربی می‌گوید: چون حج معنای قصد است و حاجی در همه اعمال خود قصد تقرب به خدا را دارد، پس حج در واقع تکرار مدام قصد حاجی در ایام حج است قلب مؤمن هم که متذکر اسماء الهی می‌شود و آنها را در خود حاضر می‌سازد و در آن حال مخصوص، اسمهای الهی را تکرار می‌کند، این اسمها قلب را طواف می‌کنند. همانگونه که جن و انس و ملک خانه کعبه را طواف می‌کنند. اسمهای الهی نیز خانه دل را که خانه خداست طواف می‌کنند. ۳۲

یا رب چه خجسته است ملاقات جمالت آن لحظه که چون بدر برین صدر برای ۲۵
محی الدین عربی می‌گوید:

«اگر مردم به طواف خانه ظاهری طواف می‌کنند، خواطر الهی نیز به اطراف قلب عارف طواف می‌کنند.» ۲۶

در مقایسه دو بیت «ظاهری» و «باطنی» گفته می‌شود: بیت باطنی (دل) وسیعتر از بیت ظاهری است؛ زیرا این خانه وسعت گنجایش حضرت ربوبی را ندارد اما دل انسان وارسته دارد. این مطلب با توجه به آیه‌ای از قرآن کریم و روایات موجود در این زمینه بیان شده است. قرآن کریم می‌فرماید:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»؛ ۲۷ «بدانید که خدا بین انسان و قلبش در آمد و شد است.»

در روایتی نیز آمده است: «لَا يَسْغُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَ لَكِن يَسْغُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»؛ ۲۸ «زمین و آسمانم گنجایش مرا ندارند ولی قلب بنده مؤمن من دارد.»

محی الدین در این خصوص کلامی از «بایزید» آورده، سپس نظر خود را چنین بیان می‌کند:

«ابو یزید در مقام قلب می‌گوید: اگر عرش الهی و هر آنچه در آن است صد هزار

با توجه به این مطالب است که بعضی از عرفا گاهی حرفهایی زده‌اند که تحمّلش برای اهل ظاهر مشکل بوده ولی برای اهل معنا قابل درک و تحمّل بوده است. مانند مطلبی که عطار در کتاب «تذکرة الاولیا» از عارفی نقل می‌کند که روزی شخصی خرج سفر مهیا کرده، عزم زیارت خانه خدا نمود. در راه به عارفی رسید و او از وی پرسید که کجا می‌روی؛ گفت: خرج سفر فراهم ساخته و عازم زیارت خانه خدا هستم. عارف گفت: پولهایت رابه من ده، او پولها را داد. سپس عارف گفت: اکنون هفت بار به دور من طواف کن که حجت مقبول است.

البته غرض عطار از ذکر چنین مطلبی این نیست که او راه حج را بر مردم ببندد و مردم را به سوی عرفا گسیل دارد بلکه منظور کشف یک حقیقت است و آن این که خانه حقیقی خدا دل مؤمن است و نباید از آباد کردن این دل غافل ماند که فهم عظمت خانه کعبه در گرو فهم عظمت این خانه است و خدا همیشه در این خانه است که «أَنَا عِنْدَ مُنْكَسِرَةِ قُلُوبِهِمْ».

خداوند نزد دل‌های شکسته است. پس ما قبل از تشرّف به آن خانه، باید این خانه را تطهیر کنیم و به قول ملای رومی:

ای قوم به حج رفته کجایید کجایید
 معشوق همینجاست بیاید بیاید
 معشوق تو همسایه و دیوار بدیوار
 در بادیه سرگشته شما در چه هوایید
 گر صورت بی صورت معشوق ببینید
 هم خواجه و هم خانه و هم کعبه شماید
 ده بار از آن راه بدان خانه برقتید
 یکبار از این خانه برین بام برآید
 آن خانه لطیفست نشانهاش بگفتید
 از خواجه آن خانه نشانی بنمایید
 یک دسته گل کو اگر آن باغ بدیدیت
 یک گوهر جان کو اگر از بحر خداید
 با این همه آن رنج شما گنج شما باد
 افسوس که بر گنج شما پرده شماید^{۳۳}

منظور از این مطالب، آگاه ساختن مردم از مقام خود و مقام و منزلت جایی است که انسان قصد زیارت آن را دارد تا با این خود آگاهی و معرفت الهی، آدمی بتواند حج واقعی به جا آورد؛ به عبارت دیگر انسان به همراه مقام انسانیش به پیشگاه حضرت ربوبی حاضر شود و چون انسانیت انسان به قلب اوست، لذا تنها در زمانی به چنین توفیقی نایل می‌آید که به عظمت قلب تا حدودی واقف شود.

یکی از مقامات عظمای قلب، بیت الله بودن قلب است. انسان روشن دل

عرض کرد: «ما اکثر الحجيج» «چقدر حاجی فراوان است!» امام فرمود: «ما اکثر الضجيج و أقل الحجاج»^{۳۶} «چقدر ضجه کننده زیاد است و حاجی اندک. آنگاه امام - ع - تصرفی در دیده وی کرد و چشم برزخی او باز شد و پرده‌های مادیت کنار رفت و دید که عده‌ای به شکل انسان و عده زیادی به شکل حیوانات گوناگون هستند.

آن حاجیی که دلش زنده و خدای خود را بنده بوده است صورتاً و سیرتاً انسان است. او به همراه خانه خدا به زیارت خانه خدا آمده است. سفر او به قول حکما و عرفا؛ «سفر فی الحق بالحق» است. چه بسا که ظاهراً به دیدن خانه خدا رفته ولی باطناً خانه خدا به دیدن وی آمده باشد. اما دیدن چنین چیزی برای همگان میسر نیست مگر قلبی از اولو الألباب.

عطار نیشابوری در خصوص «رابعه عدویه» چنین ماجرای را نقل می‌کند: «نقل است ابراهیم ادهم - رضی الله عنه - چهارده سال تمام سلوک کرد تا به کعبه شد، از آنک در هر مصلاهی جایی دو رکعت می‌گزارد تا آخر بدانجا رسید خانه ندید، گفت: آه چه حادثه‌ای است؟! مگر چشم مرا خللی رسیده است. هاتفی آواز داد که چشم تو را هیچ خلل نیست اما کعبه به

می‌داند که به همراه خانه خدا به زیارت خانه خدا می‌رود. خدا خانه‌ای در درون دارد و خانه‌ای در برون. اگر ما میهمان خداییم، خدا هم میهمان ماست.

زین حکایت کرد آن ختم زُسل
از ملیک لا یزال و لم یزل
که نگنجیدم در افلاک و خلا
در عقول و در نفوس با غلا
در دل مؤمن بگنجیدم چو ضیف
بی زچون و بی چگونه بی زکیف
بی چنین آینه از خوبی من
برتابد نه زمین و نه زمن
بر دوکون اسب ترخم تاختم
بس عریض آینه‌ای برساختم
هر دمی زین آینه پنجاه عرس

بشنو آینه ولی شرحش مپرس^{۳۴}
هدف این است که اگر صورت
صورت انسانی است قلب هم قلب انسانی
باشد، بر خلاف آنهایی که به فرموده علی
- علیه السلام - صورتشان صورت انسانی
ولی سیرتشان سیرت حیوانی است؛
«الضُّورَةُ ضُّورَةٌ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ
حَيَّوانٍ»^{۳۵}

این حقیقت در بیان حضرت سجّاد
- علیه السلام - با زهری به گونه دیگر آمده
است؛ زهری به امام زین العابدین - ع -

استقبال ضعیفه‌ای شده است که روی بدینجا دارد. ابراهیم را غیرت بشورید گفت: آیا این کیست؟! بدوید رابعه را دید که می‌آید و کعبه با جای خویش شد.

چون ابراهیم آن بدید، گفت: ای رابعه، این چه شور و کار و بار است که در جهان افکنده‌ای؟! گفت: شور، من در جهان نه افکنده‌ام، تو شور در جهان افکنده‌ای که چهارده سال درنگ کرده‌ای تا به خانه رسیده‌ای. گفت: آری چهارده سال در نماز بادیه قطع کرده‌ام. گفت: تو در نماز قطع کرده‌ای و من در نیاز، رفت و حج بگزارد و زار بگریست، گفت: ای بار خدای، تو هم بر حج وعده نیکو داده‌ای و هم بر مصیبت اکنون اگر حج پذیرفته‌ای ثواب حجّم گو اگر نپذیرفته‌ای این بزرگ مصیبتی است ثواب مصیبتم گو. پس بازگشت و به بصره باز آمد و به عبادت مشغول شد تا دیگر سال.»^{۳۷}

مولوی نیز شعری دارد که بیانگر این حقیقت است او می‌گوید: آن‌که به مکه می‌روند نیز مدیون لطف الهی‌اند. او «تن آدمی» رابه «مشک»، «معنویت حج» رابه «آب» و «خدا» رابه «سقا» تشبیه کرده است. می‌گوید: اگر خواجه سقا جهد سقایی نکند، هیچ گاه پُر از آب نمی‌شود. لیکن گاه آب را به مشک می‌رساند و گاه مشک را به

آب.

این مشک به خود چون رود و آب کشاند تا خواجه سقا نکند جهد سقایی آن نیستی ای خواجه که کعبه به تو آید گوید بر ما آی اگر حاجی مایی این کعبه نه جا دارد و نه گنجد در جا می‌گوید العزّة والحسن ردایی هین غرقه عزّت شو و فانی ردا شو تا جان دهدت چونکه ببیند که فنایی^{۳۸}

سفر قلب (دل) و سفر جسم

عرفا سفر را دوگونه دانسته‌اند: الف: سفر دل. ب: سفر جسم.

سفر جسم؛ انتقال از مکانی به مکان دیگر است.

سفر قلب؛ انتقال از یک حال به حال دیگر و از صفتی به صفت دیگر است. بعضیها اگر سفر جسمانی دارند، سفر روحانی هم دارند؛ یعنی با رفتن به حج اوصاف زشت را از بین برده و به اوصاف نیک متخلّق می‌شوند؛ به عبارت دیگر، انسان دیگری می‌شوند.

استاد حسن حسن زاده آملی - روحی له الفدا - می‌فرمود:

روزی یکی از مؤمنان که قصد سفر حج داشت، جهت خداحافظی به خدمت



شیوخ عرفا پرسیدند: ای شیخ، آیا مسافرت رفته‌ای؟ شیخ گفت: مسافرت زمینی یا آسمانی؟ سفر زمین نداشته‌ام اما سفر آسمانی داشته‌ام.»^{۴۰}

ای مقیمان درت را عالمی در هر دمی
 رهروان راه عشقت هر دمی در عالمی
 قشیری در ادامه گفتار از قول ابو
 علی دقاق می‌گوید:

«و من در مرو بودم که بعضی از
 متصوفه نزد من آمدند. یکی از آنها به من
 گفت: من از راه دور مسافت طولانی را
 جهت زیارت تو طی کرده‌ام. من بدو گفتم:
 کافی بود که به جایی این همه طی مسافت
 طولانی، یک قدم از نفس خود مسافرت
 کرده و دور می‌شدی.»^{۴۱}

البته اینگونه مسافرت بسیار خوب
 است ولی کسی نباید به این بهانه که «ما
 نمی‌توانیم سفر روحانی داشته باشیم پس
 سفر حج را ترک کنیم» آن را ترک کند بلکه
 باید به هر حال، حتی الامکان، به حج رفت
 ولی بهترین سفر این است که در آن سعی
 در خودسازی و به جا آوردن حج عرفانی و
 ابراهیمی بشود.

یکی از عرفا در این مورد می‌گوید:
 «اندر بادیه بودم تنها بمانده، دست
 برداشتم، گفتم ضعیفم و رنجور یا رب، یا

حضرت استاد علامه ابو الحسن شعرانی
 - رضوان الله علیه - شرفیاب شد و از وی
 خواست تا در حق او دعایی بکند. علامه
 شعرانی فرمود: انشاء الله بروی و برنگردی.
 منظور این است که تو با این حال
 عادی که به سفر می‌روی، وقتی مناسک را
 انجام دادی باید به قدری تعالی و تکامل
 داشته باشی که دیگر در برگشت از حج
 انسان دیگری بشوی. در واقع معنویت حج
 به قدری در تو اثر نهاده باشد که به انسان
 جدیدی [از حیث معنویت] مبدل شده و به
 قول عرفا تولد جدید و تولد دومی داشته
 باشی.

مولوی می‌گوید:

چون دؤم بار آدمی زاده بزاز
 پای خود بر فرق علتها نهاد
 می‌برد چون آفتاب اندر افق
 با عروس صدق و صفوت بر تتق
 بلکه بیرون از افق و زچرخها
 بی‌مکان باشد چو ارواح و نهی
 این عقول ما چو سایه ای عمو
 می‌فتد از هر طرف بر پای او^{۳۹}
 خواجه عبدالله قشیری در خصوص

سفر روحانی و عادی می‌گوید:
 «از ابو علی دقاق شنیدم که
 می‌گفت: در قریه فرخک نیشابور از یکی از

آخرت، آدمی همه ملک و مال و همسر و عیال و پدر و مادر و موطن خود را ترک کرده و تنها راهی دیار ابدیت می‌شود، در سفر حج نیز گاهی آدمی همه را ترک کرده و به سوی یار می‌شتابد. لباس احرام یاد آور کفن‌پوشی آدمی در سفر آخرت است. طی منازل متعدّد، جهت رسیدن به کعبه مقصود را به طی منازل مرگ مانند قبر و برزخ و ... تشبیه کرده‌اند.

جمع آمدن در مسجد الحرام و راز و نیاز و طلب عفو در آن، به روز حشر ماند که همه در آن روز با همان لباس قبر دور هم جمع می‌شوند و هر کسی به فکر خویش است.

در تفسیر «کشف الاسرار» آمده است:

«بدانکه سفر حج بر مثال سفر آخرت نهادند و هرچه در سفر آخرت پیش آید از احوال و احوال مرگ در رستاخیز، نمود کار آن درین سفر پدید کردند، تا داناان و زیرکان چون این سفر پیش گیرند به هر چه رسند و هرچه کنند منازل و مقامات آن راه آخرت یاد کنند. و عبرت گیرند و زاد و ساز آن به دست گیرند که صعب‌تر است و عظیم‌تر. اول آن است که چون اهل و عیال و دوستان را وداع کند بدانند که این مثال

رب به مهمانی تو می‌آیم. اندر دلم افتاد که، گویند: «که خوانده تو را؟ گفتم یا رب این مملکتی است فراخ که طفیلی بردارد. آوازی شنیدم از پس پشت. بازنگریستم اعرابی را، دیدم بر اشتری نشسته، مرا گفت: یا عجمی تا کجا؟ گفتم به مکه خواهم شد. گفت: خوانده‌اند تو را؟ گفتم ندانم. گفت: نگفته است؛ «من استطاع إلیه سبیلاً»؛ «آنکس به مکه شود که تواند او را.» گفتم مملکت فراخ است و طفیلی برتابد. گفت نیک طفیلی تو. گفت: این شتر را خدمت توانی کرد؟ گفتم توانم. از شتر فرود آمد و اشتر به من داد و گفت برین برو.»^{۴۲}

بنابراین، ما ضمن این که نباید به خود مغرور باشیم. باید به رحمت واسعة خدا نیز نظر داشته و دل خوش داریم. آدمی هراندازه خود ساخته باشد باز باید احساس شرمندگی در بارگاه ربوبی داشته و از خدا طلب عفو کند. از طرفی انسان به هر مقدار گناهکار و مقصر باشد باز باید به رحمت واسعة خدا امیدوار باشد که مملکت فراخ است و رحمت واسع.

سفر حج و سفر آخرت

عرفا سفر حج را از جهاتی به سفر آخرت تشبیه کرده‌اند؛ همانطور که در سفر

و بعد رکوبه الافراس تبهها

یهادی بین اعناق الرجال

و چون عقبه‌ها و خطرهای بادیه

بیند از منکر و نکیر و حیات و عقارب در گور

که شرع از آن نشان داده یاد کند. و به

حقیقت داند که از لحد تا حشر بادیه‌ای

عظیم در پیش است که بی بدرقه طاعت

بریدن آن دشوار است. اگر درین بادیه بدین

آسانی بدرقه‌ای به کار است پس در بادیه

قیامت بی بدرقه طاعت چون رستگار

است؟!

راستکاری پیشه‌کن کاندرا مصاف رستخیز

نیستند از خشم‌حق جز راستکاران رستگار»^{۴۳}

سکرات مرگ است. آن ساعت که بنده در نزع باشد و خویش و پیوند و دوستان گرد وی درآیند و او را وداع کنند.

سار الفؤاد مع الأحباب إذ ساروا

یوم الوداع فدمع العین مدرار

و آن که زاد سفر از همه نوعها

ساختن گیرد، و احتیاط در آن به جای آرد تا

هر چه به زودی تباه شود برنگیرد. داند که

آن بادی نماند و زاد بادیه نشاید. در یابد و به

جای آرد که طاعت با ریا و تقصیر زاد آخرت

را نشاید و به قال النبی «لا یقبل الله تعالی

عملاً فیہ مقدار ذرّة من الریا» و آن گه که بر

راحله نشیند مرکب خویش در سفر آخرت که

آن را نقش گویند یاد آورد.

● پی نوشتها:

۱- الاشارات والتنبیهات. ابن سینا نمط ۱۰، فصل ۵

۲- الاشارات والتنبیهات. ابن سینا نمط ۱۰، فصل ۲۵

۳- الاشارات والتنبیهات. ابن سینا نمط ۱۰، فصل ۳۱

۴- مثنوی تصحیح نیکلسون، دفتر ۳، ابیات ۴۹-۴۴

۵- مثنوی دفتر اول، ص ۲۳۰

۶- مثنوی کلاله خاور، دفتر ۲، ص ۱۰۶

۷- صف: ۸

۸- پیام حضرت امام در ذیحجه ۱۴۰۸ برابر با تیر ماه ۱۳۶۷

۹- المراقبات متن عربی، مربوط به اعمال ماه ذیحجه.

۱۰- تفسیر خواجه عبدالله (کشف الأسرار) چاپ امیر کبیر، ج ۱، ص ۳۶۷

۱۱- تفسیر کشف الاسرار، ج ۲، ص ۲۱۲

۱۲- تفسیر کشف الاسرار، ج ۲، ص ۲۲۳

۱۳- آل عمران: ۹۶

۱۴- من لا یحضره الفقیه چاپ بیروت، ج ۲، باب ۶۴، ص ۱۸۴

۱۵- من لا یحضره الفقیه چاپ بیروت ج ۲، باب ۶۴، ص ۱۸۵

- ١٦- الوافي فيض كاشاني، ج ١٢، ص ٤٦٩ چاپ اصفهان.
- ١٧- الوافي فيض كاشاني، ج ١٢، ص ٣٩٠، چاپ اصفهان.
- ١٨- الوافي فيض كاشاني، ج ١٢، ص ٣٨٠، چاپ اصفهان.
- ١٩- الفتوحات المكيّة چاپ مصر، ج ١٠، ص ٥٨ و ٥٧
- ٢٠- الفتوحات المكيّة چاپ مصر، ج ١٠، ص ٢٢٣
- ٢١- تفسير رحمة من الرحمان چاپ دمشق، ج ١، ص ٤٥١
- ٢٢- من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ١٥٥ - ١٥١
- ٢٣- الوافي، ج ١٢، ص ١٩٥
- ٢٤- بحار الأنوار، چاپ بيروت، ج ٤٦ و ٢٥، روایت ٢٧، باب ٤٣
- ٢٥- كليّات شمس تبريزي، چاپ امير كبير، ص ٩٧٥
- ٢٦- الفتوحات المكيّه، ج ١٠، ص ٥٢
- ٢٧- انفال: ٢٤
- ٢٨- بحار الأنوار، چاپ بيروت، ج ٥٥، ص ٣٩٠، روایت ٦١، باب ٤
- ٢٩- يقول ابو يزيد في هذا المقام: لو أنّ العرش و ما حواه مائة ألف مائة في زاوية من زوايا قلب العارف ما احس به وهذا
وسع ابي يزيد في عالم الأجسام بل أقول لو أنّ ما لا يتناهى وجوده يقدر انتهاء وجوده مع العين الموحّدة له في زاوية
من زوايا قلب العارف ما احس بذلك.
- ٣٠- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به كتاب انديشه عطار فصول الحكم فصل السحفي تاليف قادر فاضل، فصل ٩
- ٣١- بحار الانوار، ج ٥٥، ص ٣٩٠، روایت ٦١، باب ٤
- ٣٢- الفتوحات المكيه، ج ١٠، ص ٦٤
- ٣٣- كليّات شمس تبريزي، غزل ٤٤٨، ص ٢٧٤
- ٣٤- مثنوي نيكلسون، دفتر ٦، ص ٤٤٧
- ٣٥- نهج البلاغه، خطبه ٨٧
- ٣٦- صهباي صفا، چاپ مشعر، آيت الله جوادي آملی، ص ٦٩
- ٣٧- تذكرة الأولياء، باب ٨
- ٣٨- ديوان شمس تبريزي، ص ٩٧٥
- ٣٩- مثنوي كلاله خاور، دفتر ٣، ص ١٩٤
- ٤٠- رساله قشيره، متن عربي چاپ بيدار، ص ٤١١
- ٤١- رساله قشيره، متن عربي چاپ بيدار، ص ٤١١
- ٤٢- ترجمه رساله قشيره، انتشارات علمي فرهنگي، باب ٤٤
- ٤٣- تفسير كشف الاسرار، ج ٢، ص ٢٢٥ و ٢٢٦